

بررسی تطبیقی داستان رستم و سهراب با برخی موارد مشابه در اساطیر جهان

محمود کمالی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، فارس، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۲۶، تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۱۰)

چکیده

در بررسی اساطیر و آثار ادبی جهان، به نمونه‌هایی بر می‌خوریم که مضمون آنها نبرد بین خویشاوندان نزدیک و به ویژه پدر و پسر است. این داستان‌ها به شکل‌های مختلف، از جمله اسطوره، تراژدی، حماسه، افسانه و روایات مذهبی دیده می‌شوند، ولی از نظر ساختار و طرح کلی به یکدیگر نزدیکند و در برابر ژانرهای دیگر ویژگی‌های خاص خود را دارند. اما ریشه این نوع حوادث در چیست؟ در چه نوع جوامعی رخ می‌دهد؟ آیا تنها به یک قوم و ملت مربوط و محدودند؟ آیا نوع جوامع و رسم و سنت‌ها و اعتقادات متداول آنها در به وجود آمدن چنین داستان‌هایی نقش دارد؟ چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در طرح داستان‌هایی با این مضمون با داستان رستم و سهراب وجود دارد؟ این پژوهش می‌کوشد با تحلیل و بررسی چند نمونه از این نوع داستان‌ها و توجه به نکاتی همچون دوری از پدر و مادرسالاری و خودداری از بیان نام، در حد امکان به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

واژه‌های کلیدی: پدرکشی، پسرکشی، مادرسالاری، بیان نام، رستم و سهراب.

مقدمه

هنگامی که درباره پدرکشی و پسرکشی سخن گفته می‌شود، ممکن است داستان‌های تاریخی پسرکشی و پدرکشی شاهان در سلسله‌های مختلف ایرانی به ذهن برسد، اما موضوع مورد بحث در این پژوهش، تجلی این مضمون در ادبیات و اساطیر است.

«این مضمون به شکل‌های گوناگون ارائه شده و تفسیرهای فراوانی نیز به دنبال داشته است. برخی ریشه این نوع داستان‌ها را در اساطیر می‌دانند. به طور مثال خانم وستون آن را نمادی از مبارزه بین خدایان جدید و قدیم گیاهان می‌دانند که در بیشتر جشن‌های خرمن و بهارانه و عبارات آیینی و عبادی دیده می‌شود» (پاتر ۱۱۱). برخی همچون فروید نیز، ریشه این نوع داستان‌ها را کینه و دشمنی ناخودآگاه بین پسر و پدر در به دست آوردن دل مادر می‌دانند.

داستان‌های پدرکشی و پسرکشی و یا به طور کلی فرزندکشی در ادبیات کشورهای مختلف نمونه‌های بسیار دارد، که نقل و بررسی همه آنها مستلزم مجالی وسیع‌تر از این است. آنتونی پاتر در حدود هشتاد داستان این مضمون را در ادبیات و اساطیر جهان بررسی کرده است، اما از بین همه آنها داستان رستم و سهراب شاهنامه را برتر دانسته و به همین دلیل نام «رستم و سهراب» را برای کتاب خود انتخاب کرده است.^۱ نویسنده این کتاب برای روشن کردن موضوع مورد پژوهش خویش، داستان‌ها، افسانه‌ها و شاهکارهای حماسی مختلف در کشورها، فرهنگ‌ها و قبیله‌های گوناگون دنیا مورد بررسی قرار داده و با دقت طبقه‌بندی کرده است. از آنجا که همیشه مواردی در پیرامون موضوع اصلی قرار دارد که بسیار می‌تواند به موضوع اصلی کمک کند، پاتر به مواردی همچون مادرسالاری، برون همسری، انواع ازدواج و رسوم مختلف آن، چند همسری و مواردی از این دست می‌پردازد تا به علت به وجود آمدن و سرچشمه اصلی داستان‌هایی با این مضمون برسد. این تنها کتابی است که در این مورد نوشته شده است. اما در این باره مقالاتی به رشته تحریر در آمده است؛ از جمله فریدون وهمن که در مقاله‌ای پنج داستان مشابه با رستم و سهراب را به طور خلاصه آورده است (وهمن ۲۴-۱۰).

علی سلطانی گرد فرامرزی نیز مقاله قابل توجهی نوشته و به تحلیل داستان رستم و سهراب پرداخته و چند نمونه مشابه آن را نام برده است (سلطانی گرد فرامرزی ۲۹-۲۰). مهدی دهقان نیز در مقالتي بیست نمونه مشابه داستان را صرفاً نام برده است (دهقان ۱۰).

۱- این کتاب با عنوان «نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان» در ایران ترجمه شده است.

بحث و بررسی

برای بررسی دقیق‌تر این موضوع بهتر است ابتدا طرحی کلی از این نوع داستان‌ها ترسیم شود:

۱- طرح کلی داستان

«مرد خانواده به خاطر جنگ، ماجراجویی یا تجارت، خانواده خود را ترک می‌کند و از همسر و پسر خود که ممکن است هنوز به دنیا نیامده باشد یا در سن کودکی باشد، جدا می‌شود. پسر در نبود پدر، بزرگ می‌شود و جویای او می‌شود و یا این‌که پدر باز می‌گردد. در هر صورت این دو با هم برخورد می‌کنند و به علت عدم شناخت یکدیگر با هم مبارزه می‌کنند.»

دو نکته مهم در این طرح وجود دارد که هر دو منجر به عدم شناخت فرزند و پدر می‌شود و بررسی آنها به گره‌گشایی داستان کمک می‌کند:

۱-۱- دوری از پدر و مادرسالاری

عدم حضور پدر در خانه و رشد فرزند تحت مراقبت مادر به طور خواه ناخواه باعث می‌شود که فرزند در نظام مادرسالاری رشد کند. در جوامعی که نظام مادرسالارانه در آنها حاکم است، زمینه برای به وجود آمدن چنین داستان‌هایی مناسب‌تر است. در بسیاری از این جوامع به نقش پدر در زندگی اهمیت چندانی داده نمی‌شود، حتی فرزندان نام خانوادگی خود را از مادر می‌گیرند. به طور مثال در میان سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، مرد پس از ازدواج، خانه را ترک می‌کند و فرزندان فقط مادر را می‌شناسند. پدر همیشه یک غریبه است و بعضی اوقات آنها با بی‌احترامی و توهین با او رفتار می‌کنند. موارد مشابهی در مصر و هند نیز وجود داشته است (پاتر ۱۳۱-۱۳۰). یکی از مهمترین عواملی که باعث می‌شود پدر و پسر یکدیگر را نشناسند، دوری پدر از خانواده است. سهراب در سرزمین توران رشد یافته و هرگز رستم را ندیده است، با وجود این که دلش گواهی می‌دهد که ممکن است حریفش همان رستم باشد، اما مطمئن نیست و با او به مبارزه می‌پردازد.

۱-۲- خودداری از بیان نام

خودداری از گفتن نام نیز یکی از ویژگی‌های قابل توجه و برجسته این مضمون است که

باعث عدم شناخت می‌شود و عدم شناخت نیز یکی از عوامل مهم برای به وجود آمدن چنین فاجعه‌ای است.

مجتبی مینوی درباره بیان نام می‌گوید: «در مبارزه‌ها مرسوم بوده است که دو حریف اسم خویش را به دیگری بگویند، اما در این مبارزه پدر و پسر، پنهان کردن اسم از یکدیگر جزء شرایط قصه است. چه در غیر آن صورت تراژدی پیش نمی‌آید؛ وانگهی یک اعتقاد خرافی به این که اسم جزئی از وجود آدمی است و اگر دشمن اسم کسی را بداند مثل این است که قسمتی از وجود او را متصرف شده باشد، محرک پهلوانان بوده است بر پنهان کردن نام خویش از دشمن قوی‌تر از خود» (بیج)

اسلامی ندوشن درباره داستان رستم و سهراب می‌گوید: «تراژدی رستم و سهراب، تراژدی بی‌خبری است. دو پهلوان که پدر و پسر هستند، به علت آنکه یکدیگر را نمی‌شناسند به روی هم شمشیر می‌کشند. تقدیر برای بی‌خبر نگه داشتن آن دو از هم، همه عوامل را به کار می‌اندازد» (اسلامی ندوشن ۳۰۷).

در شاهنامه هنگامی که کاموس کشانی نام رستم را می‌پرسد، چنین پاسخی دریافت می‌کند:

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(شاهنامه ۳۸۴)

البته بعضی قهرمانان همانند هادوبراند، و کوچولائین نام خود را به راحتی به هم‌اورد خویش می‌گویند.

۲- خاستگاه مضمون

نکته‌ای که ممکن است در اینجا به ذهن برسد، این است که آیا مضمون این داستان‌ها منحصر به یک یا چند کشور خاص است و از این کشورها به جاهای دیگر دنیا رفته است، یا این که مضمون این داستان‌ها به صورت بومی در کشورهای مختلف وجود داشته است. آنتونی پاتر در این زمینه می‌گوید:

«خاستگاه مضمون حماسی نبرد بین پدر و پسر، در بعضی از سنن و رسوم اولیه است. من بر این عقیده نیستم که در هر جایی می‌شود رد این مضمون را یافت. با این وجود، نمی‌خواهم ادعا کنم که هیچ سفری وجود نداشته است و هر گونه داستان، خودش به وجود آمده است. به گمان من شرایط در بسیاری از نقاط دنیا برای به وجود آمدن قصه‌هایی با این

مضمون، مطلوب بوده است؛ پس احتمال دارد که شماری از داستان‌ها سرچشمه مستقل داشته باشند. هنگامی که پدیدار می‌شوند، ممکن است به طور نامحدودی پراکنده شوند و بر روی یکدیگر اثر بگذارند» (پاتر ۹).

با بررسی داستان‌های گوناگون و وجود نام‌ها و صحنه‌های بسیار مشابه، این امکان وجود دارد که بعضی از فرهنگ‌ها بخشی از این مضمون را از فرهنگ دیگری گرفته باشند. به طور مثال اف میلر بر این باور است که: «حماسه‌های مربوط به ایلیا مورومیتز از فرهنگ عامه ایرانی گرفته شده است و قهرمان روسی، صورت تغییر یافته رستم، شخصیت اصلی روایت‌های ایرانی است» (بیلی xxxix) این شباهت‌ها در بخش داستان‌ها بررسی شده است. برخی دیگر از این داستان‌ها مخصوص همه سرزمین‌هاست و علت تشابه نیز منطقی و معقول است. زیرا جوامع ابتدایی بشر در جاهای مختلف در برابر طبیعت و حوادث مشابه قرار می‌گرفت و طبیعی است که بنا به طبیعت انسانی واکنش‌های مشابهی در برابر این عوامل داشته باشند. به طور مثال با وجود مهاجرت در هر قومی احتمال این که ازدواجی در خارج از سرزمین قهرمان صورت بگیرد و ثمره آن ازدواج فرزندی باشد که بعدها در جستجوی پدر بر آید، بسیار است. حال نتیجه این جستجو می‌تواند تراژیک یا شادی‌آور باشد. از آنجا که این پژوهش سعی دارد تا درباره داستان رستم و سهراب کاری تطبیقی انجام دهد، نگاهی انتقادی به این داستان می‌تواند راهگشا باشد.

در اینجا تعدادی از این نوع داستان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ اما از آنجایی که با داستان رستم و سهراب مورد تطبیق قرار می‌گیرند، در ابتدا طرح کلی این داستان آورده می‌شود:

۳- رستم و سهراب

رستم به دنبال اسب گمشده خود به بخشی از خاک توران به نام سمنگان پا می‌گذارد؛ ته‌مینه، دختر شاه سمنگان دلباخته او می‌شود و از رستم می‌خواهد که با او ازدواج کند. بعد از این ماجرا رستم مهره‌ای را به ته‌مینه می‌دهد تا در آینده، به هنگام بازگشت به ایران، فرزند خویش را بشناسد. پس از چندی پسری متولد می‌شود و در جستجوی پدر بر می‌آید. افراسیاب، دشمن ایران آگاه می‌شود و برای رسیدن به اهداف خود، لشگری را به همراه سهراب روانه ایران می‌سازد. سهراب پیوسته نشان رستم را می‌پرسد، اما دو سردار تورانی همراه او مأمورند که مانع آشنایی رستم و سهراب شوند و هجیر، اسیر ایرانی نیز از ترس

آسیب رسیدن به رستم، او را نشان نمی‌دهد. زندرزم نیز که از طرف تهمینه مأمور آشنایی دو پهلوان بود، به راحتی و ناآگاهانه به دست رستم کشته می‌شود. پدر و پسر هم‌اورد هم می‌شوند و با وجود اصرار سهراب، نام خویش را بر زبان نمی‌آورد و سرانجام رستم زخمی کاری و مرگبار بر پهلوی سهراب وارد می‌کند. رستم بی‌درنگ از کیکاووس درخواست نوشدارو می‌کند، اما او درنگ می‌کند و سهراب جان می‌بازد.

اگر به طور کلی به داستان رستم و سهراب نگاه کنیم، می‌توان گفت که عوامل زیر موجب پدید آمدن چنین فاجعه‌ای است:

۱- عقیده طرفین: رستم مرز و بوم ایران و حتی پادشاه نالایق آن را مقدس می‌شمارد و خود را حافظ آن می‌داند. اما سهراب به این مسائل اهمیتی نمی‌دهد، به خاک ایران یورش می‌برد، و خواهان براندازی پادشاهی آن است. اعتقاد راسخ طرفین به ارزش‌های خود، داستان را به سوی بن‌بست تراژدی می‌کشاند.

۲- دست تقدیر در از بین بردن زندرزم

۳- نقشه افراسیاب برای از بین بردن رستم و سهراب و رسیدن به اهداف خود

۴- خودداری هجیر از معرفی رستم

۵- تلاش دو سردار تورانی برای این‌که سهراب، رستم را نشناسد.

۶- پنهان کردن نام به وسیله رستم

۷- درنگ کیکاووس در دادن نوشدارو

آنتونی پاتر درباره این داستان چنین می‌گوید:

«به نظر من داستانی که به طور کامل و واضح تمام ویژگی‌های مضمون نبرد پدر و پسر را نشان می‌دهد، داستان مشهور هیلدبراند نیست، که همانند شعر قرن هیجدهم پرتکلف است و با این حال یک قطعه و بریده است؛ بلکه بخش رستم و سهراب شاهنامه ایرانی است» (پاتر ۲۰).

۴- داستان‌های مشابه

داستان‌های مشابه با داستان رستم و سهراب بسیار زیادند و ذکر و بررسی همه آنها در اینجا لزومی ندارد، چون بسیاری از آنها در ساختار نیز شبیه‌اند.

۱-۴- داستان یفتاح

قدیمی‌ترین داستان از این نوع، داستان «یفتاح» است که در تورات مطرح شده است. داستان بدین ترتیب است که قهرمانی به نام یفتاح در جنگ با دشمن نذر می‌کند که اگر در جنگ پیروز شد، اولین شخصی را که به استقبال او برود، قربانی خداوند کند. او پیروز می‌شود و اتفاقاً نخستین کسی که به استقبال او می‌آید تا شادی خود را به او نشان بدهد و به او تبریک بگوید، دختر اوست که با دف به دیدار پدر می‌شتابد. یفتاح طبق نذری که کرده، مجبور می‌شود دختر را قربانی کند و جالب این که دختر نیز می‌پذیرد (تورات ۳۰۹).

در این داستان نکات جالبی وجود دارد؛ پدر کاملاً فرزند را می‌شناسد و از کشتن او اکراه دارد، اما طبق نذری که کرده، مجبور است این کار را انجام دهد. فرزند نیز پدر را می‌شناسد و به احترام نذر پدر تسلیم می‌شود. در این داستان هیچگونه درگیری و نبردی بین پدر و فرزند دیده نمی‌شود و در مقایسه با داستان‌های دیگر، به داستان حضرت ابراهیم و پسرش بسیار شباهت دارد. چون فرزند باید در راه خدا قربانی شود، با این تفاوت که در آنجا به فرمان خداوند، فرزند قربانی نمی‌شود و تنها یک امتحان الهی بوده است. نمونه مشابه جالبی با این داستان در ایللیاد هومر وجود دارد. آگاممنون تصمیم می‌گیرد که دختر خود، ایفی‌ژنی را قربانی رب‌النوع خود کند، اما رب‌النوع، ماده غزالی را فدیه او قرار می‌دهد و دختر، کاهنه او می‌شود (هومر ۶۲۷).

۲-۴- داستان حضرت ابراهیم

داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم نیز به همین موضوع و مضمون اشاره دارد. یک پسرکشی که به دستور خداوند و برای آزمایش ایمان ابراهیم صورت می‌گیرد و البته خداوند مهربان با کُند کردن چاقو از کشته شدن اسماعیل جلوگیری می‌کند و به جای او قوچی را می‌فرستد. در این داستان نیز همانند داستان یفتاح، فرزند، به این کار رضایت می‌دهد.

۳-۴- داستان اولیس و تلگونوس

این داستان که مربوط به قرن چهارم یا پنجم قبل از میلاد است، اثر هومر شاعر بزرگ یونانی است. در اینجا این پسر است که با قدرتی فرا انسانی، پدر خود را بدون این که بشناسد، می‌کشد. این داستان در حقیقت داستان زندگی اولیس بعد از جنگ ترواست: بعد از سقوط شهر تروا، اولیس در سر راه بازگشت به شهر خود ایتاک، با همراهان خود از جزیره آئدیا (Aeaea) که در آن زن جادوگری به نام سیرسه (Circe) زندگی

می‌کرد، می‌گذرد. او در برابر سحر و جادو و فریبندگی سیرسه مقاومت می‌کند و می‌خواهد او را بکشد که زن جادوگر به پای او می‌افتد و با سخنان خود اولیس را راضی می‌کند که با او همبستر شود و در آنجا بماند و عاشقانه با هم زندگی کنند. اولیس یک سال تمام را در آنجا می‌ماند و سپس به ایتاک باز می‌گردد.

چند سالی می‌گذرد و پسری که سیرسه از اولیس به نام تلگونوس (Telegonus) داشته است بزرگ می‌شود و در جستجوی پدر بر می‌آید. او در جستجوی خود به شهر پدرش، ایتاک می‌رسد و شروع به قتل و غارت می‌کند. اولیس برای مقابله با او می‌رود و پدر و پسر بی آن‌که یکدیگر را بشناسند، به مبارزه و نبرد با هم می‌پردازند. سرانجام اولیس به وسیله اشعه مرگباری که سیرسه به فرزند خویش داده بود، به شدت زخمی می‌شود و می‌میرد (پاتر ۶۲-۶۱).

تفاوت قابل توجهی که این داستان با داستان‌های دیگر دارد این است که در اینجا این پدر است که به دست پسر کشته می‌شود. نکته ظریفی که در این داستان وجود دارد این است که ارتباط بین اولیس و سیرسه ارتباطی بر پایه دشمنی است و می‌تواند اینگونه تفسیر شود که او آگاهانه و برای قتل پدر، آن سلاح را در اختیار پسر قرار می‌دهد.

۴-۴- داستان کوچولائین (Cúchulainn) و کنلاوچ (Conlaoch)

ماجرای این داستان در میان بقیه داستان‌های مشابه، به داستان رستم و سهراب شبیه‌تر است. این افسانه قدیمی ایرلندی در قرن هشتم میلادی نگارش یافته است و بخشی از حماسه ایرلندی «عشقبازی ایمر» (The Wooing Of Emer) می‌باشد.

کوچولائین با راهنمایی زنی جادوگر به دیدار ایفه، جنگجوترین زن دنیا می‌رود و در کشتی او را بر زمین می‌زند و با قرار دادن سه شرط برای ایفه، از کشتن او منصرف می‌شود. نخست این‌که هیچ آزاری به زن جادوگر نرساند. دوم این‌که با او همبستر شود و شرط سوم به دنیا آوردن یک پسر برای اوست. زن هر سه شرط را می‌پذیرد (پذیرش شرط سوم کمی غیرعادی می‌نماید، چون زن نمی‌تواند جنسیت بچه را تعیین کند).

هنگامی که کوچولائین می‌خواهد به سرزمین خود، ایرلند برگردد، انگشتر بزرگی را به ایفه می‌سپارد و سفارش می‌کند که محض این‌که پسرشان آنقدر بزرگ شد تا بتواند آن را در انگشت شست خویش بکند، انگشتر را به او بدهد و او را به ایرلند بفرستد. او پسر آینده خویش را از سه چیز منع می‌کند. اول این‌که هرگز به خاطر دیگری از راه و جاده بیرون نرود و راه را برای کسی باز نکند. دوم این‌که هرگز به خاطر ترس نام خود را به هیچ جنگجویی

نگوید و آخر این که هرگز از نبرد تن به تن رو نگرداند.

پسر ایفه به دنیا می‌آید و پس از سالی چند قوی و زورمند می‌شود و برای یافتن پدر به ایرلند می‌رود. در ساحل ایرلند، پهلوانی از خاندان پدرش به نزد او می‌رود و نام و نشان را می‌پرسد. اما پسر جواب می‌دهد که «من نام خود را به هیچ پهلوانی بر روی کره زمین نمی‌گویم». وقتی این خبر به کوچولائین می‌رسد، خود برای گرفتن اطلاعات از این تازه وارد می‌رود. کنلاوچ نام خود را نمی‌گوید و نبرد تن به تن در می‌گیرد. به خاطر نیروی زیادتر پسر، کوچولائین شکست می‌خورد و به سوی پایاب رودخانه مجاور عقب‌نشینی می‌کند و سلاح عجیب و جادویی خود را که گابولگ (Gae-Bolg) نامیده می‌شود، درخواست می‌کند. او با این سلاح بدن پسر خویش را سوراخ می‌کند و او را می‌کشد.

پسر در آخرین لحظات پدر خود را می‌شناسد و نام خویش را به پدر می‌گوید و خود را معرفی می‌کند. کوچولائین با گریه و زاری پسر را به زیر درختی می‌برد و به سوگواری می‌پردازد. سرانجام کوچولائین نیز از غم کشتن فرزند جان می‌سپارد (پاتر ۴۶-۴۱).

در اینجا نیز پدر هنگام ترک مادر، نشانه‌ای به او می‌دهد تا به وسیله آن پسر را بشناسد. کنلاوچ نیز همانند سهراب برای یافتن پدر به سرزمین او می‌رود و وقتی از او نامش را جویا می‌شوند، او از معرفی خود خودداری می‌کند و به همین دلیل رو در روی پدر قرار می‌گیرد، چون رسم بوده است که هر تازه واردی باید نام و نشان خود را اعلام کند. در این داستان نیز نام‌پوشی فاجعه می‌آفریند و پدر وقتی می‌فهمد که فرزند خود را با دست خویش کشته است، با اندوه بسیار به سوگواری می‌پردازد و سرانجام در همانجا او نیز از پای در می‌آید و در رستم و سهراب نیز، رستم قصد خودکشی می‌کند. جان آرنات (John Arnott) در کتاب اسطوره‌های تمام اقوام (The Mythology of all races) پس از بررسی این داستان چنین می‌نویسد: «این داستان نسخه سلتی داستان رستم و سهراب است» (آرنات ۱۴۵).

۵-۴- داستان هیلد براند (Hildebrand) و هادوبراند (Hadubrand)

این داستان از قدیمی‌ترین آثار حماسی آلمان است. هیلدبراند قهرمان آلمانی که با پادشاه هون‌ها به سفری دراز رفته است، در بازگشت به ایتالیا به یک جوان سلحشور بر می‌خورد که پسر اوست و او خود وی را می‌شناسد و می‌خواهد از جنگ با فرزندش بپرهیزد، اما پسر که نامش هادوبراند است و به او گفته‌اند که پدرش در سفر مرده است، می‌کوشد تا پهلوان جهان‌دیده را به جنگ وادارد و بین پدر و فرزند ناچار نبردی تن به تن آغاز می‌شود و پسر

شکست می‌خورد، اما دست به نیرنگ می‌زند. به همین سبب پدر او را می‌کشد. مضمون کلی این داستان به داستان سهراب شبیه است. پدر سال‌ها از خانه دور است و زمانی با پسر خویش روبرو می‌شود که پسر بزرگ و نیرومند شده است. در اینجا پدر، پسر را می‌شناسد و سعی می‌کند تا از درگیری جلوگیری کند. اما رستم، سهراب را نشناخته است و یا اگر شناخته همانند هیلدبراند مطمئن نیست. در داستان آلمانی پسر یک انسان بد ذات است که برای کشتن پدر دست به حيله می‌زند، اما سهراب با عشق و علاقه فراوان پدر خویش را می‌جوید. در برابر داستان دراماتیک آلمانی، داستان سهراب، تراژدیک است.

۶-۴- داستان ادیپ و نظریه فروید

فروید، روانشناس مشهور، نبرد و دشمنی بین پدر و پسر و داستان‌های اینگونه را ناشی از رقابت پدر و پسر بر سر مادر و عشق نامشروع پسر به مادر می‌داند. او عقیده دارد پسر که پدر را مانعی میان خود و مادر می‌داند، اندک اندک کینه او را به دل می‌گیرد. با وجود اهمیت و فراگیری نظریات روان‌شناسی فروید، همه داستان‌های نبرد پدر و پسر را نمی‌توان بر اساس این نظریه توجیه کرد. در داستان رستم و سهراب، کمترین کینه‌ای از سهراب نسبت به پدر خویش نمی‌بینیم، بلکه بر عکس، او با شوق و علاقه فراوان در جستجوی پدر است و حتی با این‌که کاملاً مطمئن نیست که هم‌اوردش، پدر خود اوست، با او به ملایمت و مهربانی رفتار می‌کند و زمانی که می‌توانست کینه‌ورزانه او را بکشد، از جان او دست می‌کشد. پس این نظریه روان‌شناسی درباره داستان سهراب صدق نمی‌کند. به طور کل در داستان‌های ایرانی اگر رقابت و کینه‌ای بین پدر و پسر هم به وجود می‌آید، هیچ ربطی به عشق نامشروع پسر نسبت به مادر ندارد، بلکه به دلایل دیگری همچون قدرت است؛ همان‌طور که در داستان اسفندیار می‌بینیم دشمنی پدر و پسر تنها به دلیل پادشاهی و تاج و تخت است.

فروید برای این نظریه خود نام «عقد ادیپ» را برگزیده است و آن را از داستان یونانی ادیپ اثر سوفوکل برگرفته است. در اینجا داستان ادیپ را به طور خلاصه می‌آوریم تا آن را با داستان سهراب مقایسه کنیم (سوفوکل).

لایوس، پادشاه شهر تب (Thebes) از همسر خویش، ژوکاست (Jocasta) صاحب فرزندی می‌شود. در همان اوان تولد، آپولون، خداوندگار یونانی راز زندگی او را فاش می‌کند و آینده شوم او را پیش‌بینی می‌کند و به آنها خبر می‌دهد که این کودک پدر خود را خواهد کشت و با مادر خویش ازدواج خواهد کرد. لایوس و ژوکاست برای فرار از این سرنوشت

هراس‌انگیز، پای کودک را با تسمه‌ای آهنین می‌بندند و به چوپانی می‌دهند تا او را در کوهستان رها کند تا همانجا بمیرد. اما چوپان بر کودک دل می‌سوزاند و او را به چوپان دیگری که از رعایای پادشاه کورنت (Corinth) بود، می‌سپارد. پادشاه کورنت چون فرزندی ندارد او را به فرزندی می‌پذیرد و نام او را به دلیل قوزک پایش که به خاطر بسته شدن با تسمه ورم کرده بود؛ ادیپ (Oedipus) می‌گذارد.

ادیپ در بارگاه شاه کورنت بزرگ می‌شود تا این‌که روزی از زبان شخصی که فرستاده آپولون بود، می‌فهمد که به زودی پدر خویش را خواهد کشت و با مادر ازدواج خواهد کرد. او برای جلوگیری از این پیشامد و به گمان این‌که شاه کورنت پدر اوست، از کورنت فرار می‌کند و پس از مدت‌ها سرگردانی وارد شهر تب می‌شود و اوضاع شهر را پریشان می‌بیند چون لایوس، پادشاه شهر را شخصی ناشناس در راه کشته بود و هیولایی که سر انسان و بدن شیر داشت، به جان مردم افتاده بود و سؤالی از آنها می‌کرد و هر کس جواب اشتباه می‌داد، او را می‌کشت. ادیپ معمای او را جواب می‌گوید و او را شکست می‌دهد. مردم به خاطر این خدمت بزرگ، او را به پادشاهی خویش بر می‌گزینند. او در آنجا با ژوکاست، مادر خویش ازدواج می‌کند.

روزها می‌گذشت و زندگی با خوبی و خوشی سپری می‌شد تا این‌که خدایان بالای طاعون را بر شهر مستولی کردند و مرگ و میر شروع شد. مردم رو به درگاه ادیپ نهادند و از او چاره‌جویی کردند. ادیپ، کرئون را به معبد آپولون می‌فرستد تا از او کمک بگیرد. کرئون بازمی‌گردد و علت طاعون را موجود پلیدی که در سرزمین آنها زندگی می‌کند و خون ناحقی که ریخته شده است، می‌داند و چاره را در این می‌داند که قاتل را از شهر بیرون کنند.

ادیپ ماجرای قتل پدر را دنبال می‌کند و پس از تحقیق فراوان متوجه می‌شود که قاتل خود اوست که پدر خویش را در راه نادانسته و ناشناخته کشته است. در پایان ادیپ با حالت زار و نزار و با چشمانی نابینا از شهر تب اخراج می‌شود.

این داستان از جهاتی با داستان سهراب شباهت دارد. در این داستان نیز نزاع بین پدر و پسر بر اثر عدم شناخت یکدیگر روی می‌دهد که منجر به کشته شدن پدر می‌گردد. اما نکته‌ای که هست در اینجا تأثیر سرنوشت بسیار زیاد است و آدمیان همچون بازیچه تقدیر می‌نمایند. تمام داستان بر مبنای یک پیش‌بینی است که روح آن در کل داستان وجود دارد و باید این پیش‌بینی به حقیقت پیوندد و این مسأله را در تصمیم فرستادن طاعون به شهر تب به وسیله آپولون می‌بینیم. البته در داستان سهراب نیز تقدیر نقش مهمی بر عهده دارد. به طور مثال

زندرزوم که گفته می‌شود دایی سهراب است از طرف تهمینه مأمور آشنایی پدر و پسر بود اما تقدیر او را به دست رستم به کشتن می‌دهد. اما نقش تقدیر در داستان سهراب به اندازه این داستان نمودار نیست.

نتیجه

عوامل گوناگونی موجب پدید آمدن داستان‌ها و اساطیری با مضمون فرزندکشی و پدرکشی می‌شوند که به طور مثال می‌توان به دشمنی فرزند با پدر به خاطر ترک خانواده و بی‌سرپرست گذاشتن او و مادرش و همچنین گرایش او به خانواده مادری، عدم شناخت به خاطر دوری از یکدیگر، قدرت‌طلبی و اظهار شجاعت خود، اختلاف عقیده، تقدیر و سرنوشت، غصب تاج و تخت پدر، ثروت و عقاید خرافی اشاره کرد. در مقایسه با موارد مشابه، می‌توان اساس فاجعه سهراب را عدم شناخت دانست.

این مضمون به قوم و ملت خاصی محدود نیست و امکان ظهور آن در هر اجتماعی وجود دارد، اما در جوامع مدرسالار امکان ظهور آن بیشتر است و با وجود شباهت‌های زیاد، در برخی نمونه‌ها می‌توان آنها را برگرفته از داستان‌های دیگر دانست. به طور مثال در داستان روسی «ایلیا مورومیتز و فالکون» (Ilya Murometz and Falcon) نیز همانند داستان رستم و سهراب نبرد سه روزه‌ای در می‌گیرد، در آغاز فرزند پیروز می‌شود ولی پدر کشته نمی‌شود و سرانجام پدر، پسر را می‌کشد؛ یا داستان نوژی آن و دریسا (An and Drisa) بسیار به داستان اولیس و تلگونوس شباهت دارد.

با یک نگاه کلی به این مضمون در بین کشورهای مختلف، می‌توان این داستان‌ها را با توجه به دو نگرش شرقی و غربی نیز بررسی کرد؛ در نگرش شرقی این پدر است که فرزند را می‌کشد یا قصد کشتن او را دارد، همانند رستم و در داستان‌های غربی این فرزند است که پدر را می‌کشد همانند تلگونوس یا ادیپ. اما این نظریه قطعیت ندارد و مواردی هم در غرب وجود دارد که پدر، فرزند را می‌کشد. نمونه آن کوچولائین ایرلندی است که پسر خود را می‌کشد و یا در یک کشور شرقی همانند هند، وابهرواهانا، پدر خود آرجونا را می‌کشد.

این پژوهش به بررسی این مضمون در تعدادی از کشورها پرداخته است و عوامل و ریشه‌های به وجود آمدن آنها را مورد بررسی قرار داده است. در مقایسه با داستان رستم و سهراب نیز موارد تشابه و اختلاف آنها بررسی شده است که می‌تواند راهگشای پژوهشگرانی باشد که در عرصه ادبیات تطبیقی به تحقیق می‌پردازند.

Bibliography

- Arnott Macculloch, J. (1918). *The Mythology of All Races, vol 3*. Boston: Marshall Jones Company.
- Bailey, J. and T. Ivanova (1998). *An Anthology of Russian Folk Epics*. New York: M. E. Sharpe.
- Dehghan, M. (1383/2004). *Razme Pedar va Pesar Dar Afsanehaye Melal Jahan* (Combat Between Father and Son in the Legends of People of the World). Ettelaat Elmi, No 1, p10,11.
- Ferdowsi, (1385/2006). *Shahname*. (Book of King) Saeed Hamidian. Tehran: Ghatre Publication.
- Homer. (1385/2006). *Iliad*. Trans. Saeed Natisi, Corrected By Mitra Mehrabadi. Tehran: Donyaye Ketab Publication.
- Islami Nadooshan, M. A. (1349/1970). *Zendegi va Marg Pahlavanan Dar Shahname* (Life and Death of Heroes in the Shahname). Tehran: Ibn Sina Publication.
- Minovi, M. (1352/1973). *Dasten rostam va Sohrab az Shahname* (Story of Rostam and Sohrab In Shahname). Tehran: Vezarat Farhang va Honar Publication.
- Potter, A. (1384/2005). *Nabard Pedar va Pesar Dar Adabiat Jahan* (Combat Between Son and Father in the World Literature). Trans. Mahmoud Kamali. Tehran: Eydoon Publication.
- Soltani Gerd Faramarzi, A. (1372/1993). *Pedarkoshi va Pesarkoshi Dar Asatir* (Patricide and Filicide in Mythology). Faslnameye Roshd Amoozesh Adab Farsi, No 23:20-29.
- Sophocles. (1334/1955). *Odipus Shah*. (Odipuse the King). trans. By Mohammad Saeedi. Tehran: Bonga Tarjome va Nashr Ketab Publication.
- Towrat* (Old Testament). Eelam Publication.
- Vahman, Fereydoon. (1347/1968). *Rostam va Sohrab va dastanhaye Shabihe be An Dar Afsanehaye Digaran* (Rostam and Sohrab and it's Similar Stories in the Legends of Others). Sokhan:24-36.